

کس نخارد پشت من ... !

دوران دانشجویی بود و همچون بقیه جوانان سری پرشور و سینه‌ای پر سوز داشتیم. می‌گویند آرزو بر جوانان عیب نیست؛ ما هم برای خود آمال و آرزوهائی داشتیم و دل‌مان می‌خواست کاری برای نسل خود در محیط دانشگاه می‌کردیم، اما آس و پاس و دست خالی بودیم و ره به جایی نمی‌بردیم. رفتیم سراغ تجربه اندوخته‌ای از نسل قبل که چند لباسی بیشتر از ما پاره کرده بود تا راه میان‌بری برای استعانت از سرمایه داران نشان‌مان دهد. اندرزی داد که هنوز هم از گوش دلم بیرون نرفته! ...گفت تهیه بودجه برای برنامه‌هایی که دارید، آسان‌ترین گامی است که باید بردارید، اگر از عهده این کار بر نمی‌آیند، بهتر است بروید پی کارتان! تأمین مالی محکی است برای شناخت خودتان و زمینه‌هایی که دارید.

امروز هم که کفگیر رسانه‌های مستقل سبز به تَه دیگ خورده، ناصحانی که درحسن نیت و قصد خدمت و دلبستگی‌شان به آزادی و استقلال تردید نیست، دیگ‌های پُر و پیمان همسایه را سراغ می‌دهند که بی‌منت مهمان‌نوازی می‌کند و برای احسان و انسانیتش تعهدی هم انتظار ندارد.

البته می‌توان ده‌ها دلیل برای قانع کردن خود و دیگران در یاری طلبیدن از همسایگان تراشید و حتی چنین درخواستی را هم حق قانونی خود در جوامع مدنی امروز تلقی کرد. شاید اگر علیل و ذلیل و زمین‌گیر بودیم توجیه کردنش آسان بود، ولی وقتی جوانان برومندی در خانه هستند که می‌توان برهنر و همت و بازوی پرتوان آنان امید و تکیه داشت، چه دلیل دارد عزت خودکفائی و استعدادهای بالقوه عظیم ملت خودمان را نادیده بگیریم؟

جمعیت ایرانیان مهاجر را مشائی معاون رئیس جمهور تا چهار میلیون نفر برآورد کرده بود که علاوه بر درجه تحصیلات، به دلیل پدیده فرار مغزها، از ثروتمندترین مهاجرین بوده و میانگین درآمد آنان در آمریکا با رقم ۳۶۰۰۰ دلار در سال ۳۰٪ بیشتر از متوسط درآمد مردم این ابرقدرت و ابرثروت است. با توجه به این که طبق آمار چند سال قبل، سرمایه ایرانیان مقیم خارج متجاوز ۴۰۰ میلیارد دلار است، اگر هر ایرانی برای نجات کشورش از جهل و جور و ظلم و زور، با چنین امکاناتی فقط روزی یک دلار بپردازد، سیل چنین سرمایه‌ای از سر تمام سازمان‌های سیاسی، حقوق بشری، فرهنگی، هنری و خیریه ما هم سر ریز خواهد کرد و همه امورمان سامان خواهد یافت!

می‌گویند ما ایرانی‌ها عادت به خرج کردن برای امور اجتماعی نداریم! ... نمی‌دانم تا چه حد این ادعا قابل اثبات است، چرا که برخی هموطنانمان در خیرات و میرات دست گشاده‌ای دارند، اما پیروان برخی مذاهب و آئین‌ها در آمریکا، نه یک دلار در روز، که تا ده در صد درآمد ماهیانه‌شان را به تشکیلات مورد باورشان می‌پردازند و می‌دانند که چنین پرداختی به اضعاف مضاعف به خودشان برمی‌گردد و موقعیت سیاسی و اجتماعی‌شان را در جامعه متکثر و دنیای در حال رقابت امروز تثبیت می‌کند.

کار آزادی‌خواهان ایران هم از دو حال خارج نیست؛ یا سازمان‌هایی که برای خدمت به مردم تشکیل می‌دهند، خدمتشان خریدار ندارد، که طبیعی است تعطیل شوند و یا ملت خادمان خود را حمایت نمی‌کند، که آن هم طبیعی است آسیب پذیرتر و استبدادزده‌تر شود. در غیر اینصورت چه دلیلی دارد که به خرج دیگران خواسته باشیم خانه خود را آباد کنیم! از قدیم هم که گفته‌اند: "کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من" ... طبق آمار منتشر شده بیش از ۱۵۰ هزار دکتر و مهندس ایرانی در آمریکا زندگی می‌کنند که اگر یک در صد آنها هم با روزی یک دلار از رسانه‌هایی که پیام مظلومیت ملت را می‌رسانند حمایت کنند، مشکل بسیاری از آنها حل خواهد شد.

نقل خاطره‌ای از یکی از خیرین وطن که به رحمت حق پیوسته در اینجا بی‌مناسبت نیست؛ خدایش بیامرزد که هم خودش دست به خیر داشت و هم دیگران را تشویق به خیر می‌کرد و هم متخصص جمع‌آوری پول برای دیگر مؤسسات و اداره کننده جلسات این چینی بود. ساختمان بیمارستان سوم شعبان در خیابان ری و مسجد الغدیر در خیابان میرداماد و بسیاری دیگر، از جمله آثار تلاشهای ایشان است. پول جمع کردن از سرمایه داران، پروائی و اعتماد به نفس می‌خواهد؛ او از کسی خواهش نمی‌کرد، منت هم می‌گذاشت که امروز آمده‌ام تا باری از دوشتان بردارم و بخشی از

مسئولیتتان نزد خدا و خلق او را به عهده بگیرم تا سبکبار شوید! با شرح گرفتاری‌های مردم و دردها و رنج‌های آنان چنان بیدارشان می‌کرد که دل به دریا می‌زدند و دست در جیب می‌بردند!

اما امروز به چنین روضه خوانی‌هائی نیازی نیست تا اشک کسی درآید؛ فاجعه فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی و خطر فروپاشی، آنچنان برای همه آشکار شده که اشک همه را درآورده است. باید آستین‌های همت را بالا زد و کاری کرد، کاری درخور عظمت حادثه و آینده یک ملت.

نکته دیگر این که می‌گویند آزادی نه گرفتنی و دادنی، بلکه یادگرفتنی است! آزادی، امنیت، دموکراسی و حقوق بشر هم یادگرفتنی است و با تمرین و به تدریج حاصل می‌شود. یعنی تأمین بودجه گام اول آن است و انتظارات زود و زیاد و اعمال زور و ضربتی در تحولات اجتماعی به دور از طبیعت آن و سرانجامی جز بازگشت به نقطه نخست، بلکه بدتر از آن، آنچنان که تجربه کرده ایم، ندارد. اصولاً در "مسیر" و "رفتن" است که "مقصد" تحقق می‌یابد و با میان‌بُر زدن و به شتاب رفتن جز به سرآب نمی‌توان رسید.

عبدالعلی بازرگان

۱۱ آبان ۱۳۹۰

۲ نوامبر ۲۰۱۱